

میزگرد «چالش‌های پیش روی کنفرانس صلح اعراب و اسرائیل»

کنفرانس صلح آنابولیس روز سه شنبه ۶ آذر ۱۳۸۶ در مرکز استان مریلند برگزار شد و در آن رهبران نزدیک به چهل کشور جهان شرکت کردند. نتیجه اعلام شده (و مورد انتظار) کنفرانس عبارت بود از توافق نخست وزیر اسرائیل و رئیس جمهور حکومت خودگردان فلسطین برای تشکیل یک کمیته راهبر با عضویت روسای هیأت‌های دو طرف جهت تنظیم یک طرح کاری برای حل و فصل همه مسایل باقیمانده میان آنها و پیش بینی کنفرانس دوم در پاریس برای کشورهای کمک کننده به فلسطین. به منظور بررسی این کنفرانس و نقد و بررسی کنفرانس‌هایی از این دست که تاکنون برگزار شده اند مرکز مطالعات خاورمیانه میزگردی را با حضور آقایان: دکتر مهدی ذاکریان (رئیس جلسه)، دکتر داود باوند، صباح زنگنه، دکتر قدیر نصری، دکتر عبدالامیر نبوی و دکتر رحمن قهرمانپور برگزار نمود.

دکتر ذاکریان: بسیار خوشبختیم که در خدمت دوستانی هستیم که در حوزه فلسطین و اسرائیل و به طور کلی منطقه خاورمیانه صاحب نظر و کارشناس هستند. موضوع این میزگرد «چالشها و چشم اندازهای کنفرانس صلح پاییزی» است که از سوی جورج بوش رییس جمهور آمریکا پیشنهاد شده است. نخستین پرسش ما از آقای دکتر باوند است و آن اینکه چشم انداز کنفرانس صلح پاییزی آنابولیس را چگونه می بینید و چه تحلیل سیاسی - حقوقی از آن دارید؟

دکتر باوند: بحران فلسطین و اسرائیل که زمینه آن از ۱۹۴۸ فراهم شد و در کنفرانس اسلو تفاهمهایی در مورد آن صورت گرفت، با فراز و نشیبهای بسیاری روبه رو بوده و تا امروز به جز شرایط خودگردانی برای کرانه باختری و نوار غزه، به هدف اصلی که تشکیل یک کشور فلسطینی مستقل بود نرسیده است. چند نکته مهم مورد اختلاف بوده که عبارت است از: زمین در برابر صلح، بازگشت اسرائیل بر اساس قطعنامه های ۲۴۲ و ۲۳۸ به مرزهای بین المللی قبل از ۱۹۶۷، تشکیل کشور فلسطینی و شناسایی دسته جمعی موجودیت اسرائیل از سوی اعراب و برقراری تعاملات سازنده میان دو طرف. یکی از دلایل اسرائیلی ها برای عدم اجرای قطعنامه ۲۴۲ را از ۱۹۶۷ تا کنون نحوه تفسیر از بازگشت به مرزهای امن و شناخته شده است. آنها معتقد بودند مرزهای امن زمانی به وجود می آید که تغییرات سرزمینی باید صورت بگیرد و در این مسئله تا به امروز بسیار جدی هستند تا جایی که در زمان باراک یکی از پیشنهادات این بود که ۱۰ درصد مناطق کرانه باختری در برابر امتیازاتی به اسرائیل واگذار شود. بنابراین، مسئله قدس شرقی، مرزها، شهرکهای اسرائیلی و بازگشت آوارگان فلسطینی همواره مطرح بوده اند و بعدها مسایل جدیدی چون تروریسم نیز مطرح شده است که همواره از عرفات در گذشته و اکنون از محمود عباس خواستار این بوده و هستند که برخورد جدی برای توقف فعالیتهای مبارزان و از نظر اسرائیلی ها تروریست ها صورت بگیرد.

بسیاری از تفاهمهای انجام گرفته به دلیل عدم ایفای آنها راه به جایی نبرده است. بر این اعتقاد شرایط جهانی و منطقه ای از لحاظ منافع آمریکا و دیگران اقتضا می کند یک

کشور مستقل فلسطینی به وجود آید. از این رو کنفرانس آنابولیس در این راستا است. اسرائیلی‌ها خواستار تغییرات اساسی مرزهای ۱۹۶۷ هستند تا امنیت اسرائیل حفظ شود، آنها بر این مسئله حساس و پایدار بوده و خواهند بود. در مورد قدس حتی باراک حاضر شد قداست آن را تعدیل کند و اشاره کرد حتی حاضر است از ۱۷ درصد قسمت شرقی قدس چشم‌پوشی کند و آن را به فلسطینی‌ها واگذار کند. البته اسرائیلی‌ها به هیچ وجه حاضر نخواهند شد کل قدس را به عنوان پایتخت فلسطین بپذیرند. در مورد مرزها هم تغییرات قابل توجهی صورت نخواهد گرفت. اسرائیلی‌ها می‌گویند فلسطین نباید نیروی نظامی داشته باشد بلکه صرفاً باید به نیروی پلیس اکتفا کند. اسرائیل در گذشته و حال چیزی است که به آن می‌گویند تاکتیک سلامی یا خردکردن یک موضوع و به تدریج به نتیجه رسیدن. بنابراین اسرائیل همواره بر آن است هر مسئله‌ای را خرد کند و سپس وارد مذاکره شود و اگر گذشتی می‌کند امتیازی از سوی اسرائیل تلقی شود و پیروزی از سوی طرف مقابل تا اسرائیل در برابر آنها از آمریکا بابت هر مقطعی کمک‌های تسلیحاتی و مالی دریافت نکند. شارون نیز به این موضوع اشاره کرده بود.

اسرائیلی‌ها بیشتر روی کرانه باختری متمرکز شده‌اند. آمریکا همسو با اسرائیل است و بوش اعلام کرد که باید تغییرات ارضی و مرزی به نفع اسرائیل انجام بگیرد، اما آیا فلسطینی‌ها این مسئله را می‌پذیرند؟ به نظر من اسرائیلی‌ها به هیچ وجه کوتاه نخواهند آمد و به شدت ایستادگی خواهند کرد. نکته دیگر در مورد قدس است که بخشی از آن را به فلسطین بسپارند یا یک نوع کاندومینیومی (حاکمیت اشتراکی) بین اسرائیل و فلسطین پیشنهاد شود که احتمال آن زیاد است. بنابراین، اگر در این کنفرانس در مورد تشکیل دولت - کشور مستقل فلسطینی موافقت شود، ممکن است گام‌های بلندی در این راستا برداشته شود؛ هر چند بنده این امر را بعید می‌دانم. اسرائیل از نظر امنیتی در کشور مستقل فلسطینی برای خود این حق را قایل خواهد بود که نیروی نظامی داشته باشد. در واقع اسرائیل برای خود حق دخالت در این کشور مستقل را قایل خواهد بود کما اینکه بعد از خارج کردن نیروهای خود از نوار غزه همواره حق دخالت را به خود می‌دهد و از نظر امنیتی در آنجا دخالت می‌کند. بعید می‌دانم اسرائیلی‌ها قانع شوند در ساختاری که محمود عباس

در نظر دارد، جهاد اسلامی، حماس و دیگران خیلی زود ادغام یا استحاله شدند. بنابراین، به نظر من این کنفرانس دستاورد محدودی خواهد داشت. شاید گامهای مثبتی برداشته شود ولی به دستاورد جامع و کاملی منتهی نخواهد شد. مسئله مهم، کاربردی و عملی کردن این تفاهمها است. چرا که اسرائیل و فلسطین همیشه بر سر عملی کردن و اجرای تفاهمها مشکل داشته اند. بنابراین، حتی با توجه به شرایط و ضرورتهایی که آمریکا برای حل مشکلات منطقه می بیند، فکر می کنم گامهای بلند و موثری در این کنفرانس برداشته نشود.

دکتر ذاکریان: با سپاس از نقطه نظرات ارزنده دکتر باوند، موضوعی که به ذهن بنده و دیگر همکاران می رسد این است که اگر نگاهی به مسایل نظام بین الملل بیناندازیم یکی از مسایل بسیار ریشه دار و حل نشده در روابط بین الملل مسئله صلح اعراب و اسرائیل است. از هنگام راه اندازی سازمان ملل این موضوع در دستور کار مجمع عمومی، شورای امنیت و به نوعی در دیوان دادگستری بین المللی تا به امروز بوده است. از زمانی که دولت - ملتها تقویت شدند تا به امروز، موضوع دولت - ملت فلسطین همچنان در هاله ای از ابهام قرار دارد. چند تحول بزرگ در نظام بین الملل اتفاق افتاد که امید می رفت مسئله فلسطین را حل کند، مسئله قطب بندی یا بلوک بندی، پایان جنگ سرد و حادثه ۱۱ سپتامبر. هیچ کدام از این رویدادها به دولت - ملت سازی در فلسطین کمک نکرد و وضعیت برای این سرزمین بسیار پیچیده رقم خورد. آقای دکتر باوند از بعد بین المللی به این موضوع پرداختند. خوب است از بعد تأثیر دین و مذهب هم به این موضوع نگاه کنیم. آقای دکتر نبوی می توانند در این نگاه به ما کمک کرده و بفرمایند اسلام گرایان چه طرحهایی را در برابر اسرائیل دارند و اعراب مسلمان در مقابل راهبردهای نخبگان خود در مسئله اعراب و اسرائیل چه واکنشی نشان می دهند؟

دکتر نبوی: اسلام گراها به ویژه جناح رادیکال اساساً مسئله اسرائیل را مجزا از مسئله آمریکا تلقی نمی کنند و برای اسرائیل حتی موجودیت مستقل هم قایل نیستند. یعنی

یک نوع اتحاد و همسویی کامل بین آمریکا و اسرائیل می بینند و بر اساس همین نگرش شروع به صدور بیانیه و اقدام می کنند. بنابراین، آنها حتی ضربه زدن به آمریکا را هم چیزی مجزا از اقدام برای نابودی اسرائیل تلقی نمی کنند. البته در این بحث بیشتر تأکید بر جناحهای رادیکال اسلام گرایی است که مهمترین و بارزترین آنها القاعده به شمار می رود. می بینیم در سال ۱۹۹۸ بیانیه مشترک بین برخی از رهبران اسلام گرای رادیکال در افغانستان امضا می شود و از آنجا به بعد شهرت بن لادن عالم گیر می شود. عنوان بیانیه و جبهه ای که برای خود انتخاب می کنند بسیار حایز اهمیت است. عنوان این جبهه عبارت بود از: جبهه جهانی اسلام علیه صلیبیون و یهودیان. در واقع تلقی آنها این است که شبکه ای از صهیونیسم بین الملل وجود دارد که مهمترین نهاد آن آمریکا است و اسرائیل نماینده آن در سرزمینهای اسلامی به شمار می رود و باید علیه این شبکه که همیشه در حال توطئه آفرینی علیه جهان اسلام و به تاراج بردن منابع و منافع جهان اسلام است فعالیت کنند. آنها خود را نماد مبارزه با این شبکه می دانند. تلاش آنها این است که این درگیری را به حالت مقاومت و جنگ فرسایشی بکشانند، بنابراین، تمام گروههای اسلام گرا اعم از رادیکال و میانه رو با هر نوع روند در راستای صلح اعراب - اسرائیل مخالف هستند. جناحهای رادیکال (القاعده) سعی می کنند با ضربه زدن به منافع آمریکا که آن را جدا از اسرائیل نمی دانند به کار خود ادامه دهند. در مقابل جناحهای میانه رو سعی می کنند مخالفت خود را از طریق آگاهی بخشیدن به توده ها، برگزاری تظاهرات و بیانیه ها ابراز کنند.

البته در برخی مواقع و محافل ما شاهد ابهام گویی رهبران جناحهای میانه رو و اسلام گرا هم بودیم. سال ۲۰۰۵ بعد از اینکه انتخابات پارلمانی مصر صورت گرفت و اخوان المسلمین به عنوان یک جناح قدرتمند اسلام گرا توانست کرسیهای قابل توجهی در پارلمان به دست آورد، این بحث به طور جدی مطرح شد که اگر قدرت گیری اخوان ادامه پیدا کند، مسئله قراردادهای بین مصر و اسرائیل چه خواهد شد، در این بین مهمترین پرسشهایی که خبرنگاران از محمد مهدی عاکف رهبر اخوان مصر پرسیدند این بود که با قراردادهایی که مصر و اسرائیل دارند چه خواهید کرد؟ آیا با توجه به ایدئولوژی که دارید، الجهاد سبیلنا را می خواهید ادامه دهید یا سعی می کنید اقدامات دیگری انجام دهید؟

ایشان به ابهام گویی روی آورد و خیلی کلی بیان کرد که اخوان خود را متعهد به اجرای تمام قرارداد‌های خارجی و رعایت منافع ملی می‌داند؛ جواب‌های دوپهلویی که نه جلوی قدرت‌گیری بیشتر را بگیرد و نه به معنای دور شدن اخوان از اهداف و ایدئولوژی اولیه اش تلقی شود. به طور خلاصه، تمامی اسلام‌گرایان منطقه با اسرائیل مشکل دارند و در برابر فرایندهای صلح موضع مخالف دارند و در این بین فقط می‌شود آنها را در نوع ابراز مخالفت تقسیم‌بندی کرد. در این بین این مسئله جالب توجه است که بین اسلام‌گرایان چه اخوان مصر و اخوان اردن و چه گروه‌های رادیکال الجزایر، مصر و پاکستان هیچ گونه اختلاف نظری در این مورد نیست که اسرائیل و آمریکا متحد یکدیگرند و مخالفت ما با هر کدام، مخالفت با دیگری نیز می‌باشد. در این بین تنها در شیوه ابراز مخالفت در موضع‌گیری‌های این دو جناح تفاوت وجود دارد.

دکتر ذاکریان: آقای دکتر نبوی از شما سپاسگزارم. پرسشی که به ذهن بنده می‌رسد این است که به نوعی اسلام‌گرایان به شکل‌های مختلف مقاومت‌های خود را در برابر روند صلح نمایان می‌کنند، آیا به نظر شما پس از کنفرانس صلح پاییزی در سرزمین‌های فلسطینی، شاهد اقداماتی خواهیم شد که از آن به انتفاضه سوم نام ببرند؟

دکتر نبوی: ظهور دو انتفاضه قبلی برآیند شرایط مساعد متعددی بود. در حال حاضر بعضی از این شرایط مشاهده نمی‌شود. درست است که حماس قدرت گرفته است اما اینکه آیا توان راه‌اندازی انتفاضه‌ای دیگر را دارد یا نه؟ قابل تأمل است. مشکلات بسیاری به ویژه پس از به قدرت رسیدن حماس در منطقه به وجود آمده است، از مسایل اقتصادی که بسیار حاد شده است، تا مسایل بین‌المللی.

دکتر ذاکریان: متشکرم آقای دکتر نبوی. ما اگر مبنا را سطوح تحلیل در روابط بین‌الملل قرار دهیم از کلان که نظام بین‌الملل بود شروع کردیم و به سطح میانه که نظام منطقه‌ای بود بحث را پیش بردیم؛ اگر به سطح خرد یا ملی بپردازیم، از آقای دکتر نصری

می خواهیم که یک تحلیلی در ارتباط با پیامدهای کنفرانس صلح بر منافع ملی ایران داشته باشند و بفهمند که این پیامدها تا چه اندازه ای منافع کشور ما را تحت تأثیر قرار می دهد؟

دکتر نصری: کنفرانس آنابولیس یا نشست پاییزه از نظر فضای حاکم بر منطقه خاورمیانه و نیز از منظر طراحان آن، بسیار حایز اهمیت است. همان گونه که می دانید از بین صدها کنفرانسی که معمولاً در سطوح مختلف برگزار می شود، معدودی از آنها به نتیجه می رسند و بیشتر نشستها معمولاً یا شکست می خورند و یا توفیق اندکی می یابند. از این قبیل کنفرانس ها نمی توان انتظار معجزه داشت که بتواند بحرانی شصت ساله را کاملاً حل و فصل نماید. بحران فلسطین از نظر قدمت، شدت و هویت، از اهمیت بسیار خیره کننده و از پیچیدگی فوق العاده ای برخوردار است. درگیری کشورها و بازیگران متعدد و متعارض در ماجرای فلسطین حل و فصل آن را به غایت دشوار ساخته است و هر بازیگری که مدعی ختم سریع و جامع این بحران باشد، از مهارت و خرد دیپلماتیک محدودی برخوردار است. با این وصف، کنفرانس آنابولیس، دست کم «بنا به چهار دلیل زیر اهمیت دارد؛ به عبارت دیگر، کنفرانس مذکور بنا به چهار نکته زیر، صرفاً تعارف دیپلماتیک یا عکس یادگاری نخواهد بود؛ نخست، طیف میانه رو [مانند کاندولیزا رایس] در دولت نئومحافظه کار بوش، بیشتر از یک سال فرصت دارند که گام مهمی برای ساماندهی به بحران فلسطین بردارند. نئومحافظه کاران به رغم وعده هایی که برای ارتقای موقعیت امنیتی اسرائیل دادند، عملاً باعث تشدید مقاومت در سرزمینهای اشغالی شدند و طرح خاورمیانه بزرگ نه تنها اسرائیل را به شریک راهبردی کشورهای منطقه تبدیل نکرد بلکه موجب رنجش حکام عرب و طرد اسرائیل از محافل دیپلماتیک و اذهان ملل منطقه شد. به هر حال در دوران حکومت نومحافظه کاران بود که :

- ایران به توانایی غنی سازی دست یافت؛

- جنبشهای اسلامی نظیر حماس به نماد تبدیل شدند؛

- حزب الله لبنان مقاومت مؤثری در برابر اسرائیل نشان داد و به پیروزیهایی

امیدبخشی دست یافت؛ و

– کشور عراق از کنترل صدام خارج و به متحد منطقه ای ایران تبدیل شد. بنابراین، تلاش و اشتیاق آمریکا در ساختن دولتهای مسئولیت پذیر، دموکراتیک و بهنجار در منطقه خاورمیانه عملاً به ظهور دولت گستاخ و نامطلوب [از نگاه آمریکا] منتهی شد. آمریکایی ها به درستی بر این باورند که ریشه ترور و تندخوییهای سیاسی در خاورمیانه، موضوع فلسطین است و دولتهای منطقه بنا به ملاحظات اخلاقی [مانند آوارگی و رنج و محنت میلیونها آواره فلسطینی] یا محاسبات راهبردی، علاقه ای به کاهش تنش در منطقه را ندارند. از این رو آنها تلاش دارند در واپسین سال حکومت حزب جمهوریخواه، میراث موثر، پایدار و فراگیری به جای بگذارند و این کنفرانس تلاشی است برای تغییر قاعده بازی در منطقه.

دوم، در کنار انگیزه فوق، آمریکایی ها در حرکت خود برای کاهش تنش در قلب خاورمیانه، از چراغ سبز دولتهای مهم اروپا هم برخوردارند. همان گونه که می دانید و می بینید اروپا دیگر تحت سیطره رهبران بزرگ و مستقلی مانند ژاک شیراک و شرودر نیست. طی یک ماه گذشته نخست وزیران آلمان (آنگلا مرکل) و انگلیس (بروان) و نیز رئیس جمهور جدید فرانسه (نیکولا سارکوزی)، دیدارها و گردشهای بسیار صمیمانه ای با بوش داشتند. این در نیم قرن اخیر بی سابقه است که آمریکا مورد اعتماد رهبران کشورهای مهم اروپا باشد. به تعبیر یک ژورنالیست، اکنون بادهای دلنوازی از اروپا به سمت آمریکا وزیدن گرفته و آمریکایی ها در معرض طوفان و گردباد اروپایی قرار ندارند. هرچند ممکن است این همسویی مدت مدیدی به طول نینجامد، بنابراین، طی یک سال آینده، خیال آمریکا از بابت اروپا آسوده است و این موضع مثبت اروپا، احتمال حصول نتیجه در کنفرانس پاییزه را تقویت می کند.

سوم، کشورهای موثر عربی [مانند مصر و عربستان سعودی] با نشست پاییزه اعلام مخالفت نکرده اند، احتمال حضور مصر در کنفرانس بسیار بالا گرفته و مقامات عربستان سعودی معمولاً در دقایق آخر تصمیم به شرکت یا تحریم می گیرند. اما قراین نشان می دهد آنها مدافع دولت محمود عباس و مخالف قدرت گرفتن حماس هستند. علاوه بر مصر و عربستان سعودی، موضع کشور سوریه مطرح است و همان گونه که می دانید یگانه موضوع

مورد مناقشه بین اسرائیل و سوریه، مسئله بلندپه‌های جولان است که سوریه‌ها حضور خود را مشروط به طرح موضوع جولان کرده‌اند. اراده آمریکا به مشارکت کشورهای عربی در کنفرانس پاییزه است و فکر می‌کنم کشورهای مهم عربی این نشست را تحریم نخواهند کرد. برای اینکه چنین اقدامی موجب ظهور و تشدید فعالیت جنبش‌های تندرو می‌شود.

بالاخره اینکه کنفرانس پاییزه در شرایطی برگزار می‌شود که قدرتهای موثر دیگر در موضوع فلسطین در موقعیت خطیر و دشواری قرار گرفته‌اند و توان آنها در ممانعت از برگزاری کنفرانس یا بی‌اعتبار ساختن دستاوردهای آن محدود است. آمریکایی‌ها بدون توجه به ملاحظات تاریخی و اقتصادی ایرانیان، فرماندهی جبهه اقدام علیه ایران را عهده‌دار شده و بازی همه چیز بدون ایران را به بازی همه چیز علیه ایران تبدیل ساخته‌اند. از نگاه آنان ایران هسته‌ای، متحدین راهبردی آمریکا در منطقه را مرعوب و مقهور خواهد ساخت و متحدین ایران، امید و انگیزه مضاعفی خواهند یافت. آنان برای ناکام نهادن این فرایند از یک سو در پی تحصیل اجماع جهانی علیه ایران بوده‌اند و از سوی دیگر نیروهای متمایل به ایران را طرد و سرکوب می‌کنند. علاوه بر ایران - عراق و سوریه هم در وضعیتی نیستند که بتوانند جبهه مخالفت علیه کنفرانس را بازگشایند. به طور کلی چهار عامل فوق سبب شده آمریکایی‌ها نسبت به نتیجه کنفرانس دلگرم شوند. در مورد پیامد این کنفرانس هم به نظر می‌آید قدری احتیاط کرد. حدس من این است که دستور کارهای بزرگ و مناقشه‌انگیزی برای کنفرانس طراحی شده است. مسئله دولت مستقل فلسطین و واگذاری کرانه باختری یا بلندپه‌های جولان و تعیین تکلیف بیت المقدس به راحتی قابل حل نیستند. دهها متغیر فنی، اجتماعی، سیاسی، دینی و اقتصادی در این ماجرا دخیل‌اند که همگی صبغه راهبردی دارند. خانم رایس از طرف‌های اسرائیل و جهان عرب خواسته است که خود را برای فداکاریهای دردناک مهیا کنند. به نظر می‌رسد منظور از فداکاری دردناک برای اسرائیلی‌ها، چشم‌پوشی از کرانه باختری و رضایت دادن به تأسیس رسمی دولت مستقل فلسطینی باشد. احتمالاً فداکاری دردناکی که او از جهان عرب و اسلام انتظار دارد، رضایت دادن به موجودیت و رسمیت اسرائیل در منطقه است. اما باید توجه داشت در مناسبات دیپلماتیک، مهمترین متغیر در تعیین نتیجه مذاکره، قدرت طرفین است. متأسفانه

کشورهای عربی کارت بازی موثری ندارند. محمود عباس در نگاه جهانیان، یک کودتاگر و سیاستمدار بدنامی است، عربستان سعودی فقط پمپ بنزین ماشین جهانیان و سرزمین پرورش تروریسم و تبعیض است و مصریها سخن و موضع جدیدی ندارند و فقط به تذکر و هشدار بسنده می کنند، سوریه هم در سالهای حکومت بشار اسد، روز به روز ضعیف تر شده است. در چنین فضایی برآورد من این است که کنفرانس آنابولیس دستاورد محدودی خواهد داشت، به احتمال قوی در این کنفرانس برنامه کاری و جدول زمانی برای حل و فصل موضوع فلسطین طرح و تنظیم خواهد شد و فاصله جهانیان با ایده تشکیل دولت مستقل فلسطینی کاهش خواهد یافت. البته نباید فراموش کرد نفس برگزاری کنفرانس و طرد بازیگرانی مانند ایران از نظر آمریکایی ها یک موفقیت است. آنان علاوه بر موضوع فلسطین می خواهند جهان عرب را در موضوع فلسطین، طرف اصلی قلمداد کنند و ترک ایران در مرکز خاورمیانه را نوعی مداخله معرفی کنند.

دکتر ذاکریان: با سپاس از آقای دکتر نصری، پرسشی در این بین وجود دارد مبنی بر اینکه آیا این کشورهای عربی اسلامی هستند که بانی برگزاری کنفرانس صلح اعراب و اسرائیل هستند؟ مایلیم این پرسش را جناب آقای زنگنه پاسخ بگویند.

آقای صباح زنگنه: یک تفکری در میان کشورهای عرب وجود دارد. البته وقتی می گوئیم کشورهای عرب باید مشخص کنیم که کدام کشورهای عربی، کشورهایی مانند سوریه، یمن و احياناً الجزایر، یا کشورهایی چون عربستان و اردن و در درجه بعد مصر. به تناسب موقعیتهای این کشورها و پایه های سیاستها و استراتژیهای آنها، موضع گیریهای آنها هم متفاوت است. با وجود دوری و نزدیکی این کشورها نسبت به آمریکا، باز هم اختلاف نظر در بین آنها دیده می شود. نمی شود یک موضع واحد برای این کشورها قایل شد. مصر نزدیک ترین کشور به آمریکا که دارای موافقت نامه کمپ دیوید است نسبت به کنفرانس اخیر موضعی متفاوت اتخاذ می کند. بنابراین، از دیدگاه این کشورها موضوع از دیدگاه منافع ملی دنبال می شود. عربستان دنبال مطرح شدن به عنوان یک کشور حلال مسایل و

مشکلات است (موافقت نامه طایف لبنان نمونه ای از این رویکرد است) در این مورد هم تلاش می کند گوی سبقت را از مصر که زمانی بزرگ کشورهای عرب بود بریابد و در این راستا در یک تضاد جدی قرار گرفته است، از یک جهت به طور جد معتقد است که از دست کشورهای عرب کاری نسبت به اسرائیل ساخته نیست و باید از یک مرحله انتقالی گذر کرد که عبارت است از تقویت امکانات و مواضع کشورهای عرب و رسیدن به جایی که سخن مؤثری در صحنه اقتصاد و دیپلماسی جهانی از خود ارایه کنند و به تعبیر برخی مقامات آنها حدود ۴۰ - ۵۰ سال باید صبر کنند تا به مرحله توان مقابله با اسرائیل برسند. اینکه این توان، توان اقتصادی، علمی، صنعتی، نظامی به ترتیب حاصل آید یک تفکر کلاسیک مقابله با اسرائیل است. به این ترتیب سعی در نمایش صلح طلبی دارند و معتقدند باید اسرائیل را خلع سلاح کرد. نهایتاً آنها چندان به صلح واقعی اعتقادی ندارند. از سوی دیگر، در بین ملل مسلمان آنها مدعی خدمت گذاری حرمین شریفین هستند و انتظاری که ملل اسلامی از آنها دارد، برخوردی متفاوت نسبت به اسرائیل است. این فرایند پارادوکسی است که عربستان با آن روبه رو است. آنها سعی می کنند با ملایمت نسبت به هر دو جبهه اقدام کنند، نه آنقدر تند بروند که همه پلها را خراب کنند و نه اینکه کاملاً جهت ملل اسلامی مسیر را در جهت مذاکره با اسرائیلی ها قفل کنند.

دکتر ذاکریان: از شما آقای صباح زنگنه سپاسگزارم. از آقای دکتر قهرمانپور سؤال می کنیم که آینده روند صلح خاورمیانه را به زعم برگزاری کنفرانسهای متعدد چگونه می بینند؟

دکتر قهرمانپور: پیش از پاسخ به این پرسش، موضوعی که به نظرم مهم می رسد و نیاز به طرح دارد این است که شرایط منطقه ای برای برگزاری این کنفرانس اصلاً مهیا نیست، هم مبارک و هم ملک عبدالله هنوز در شرکت کردن در این کنفرانس تردید دارند. بنابراین، پرسش اساسی این است که با وجود مشخص بودن شکست این کنفرانس، چرا آمریکایی ها اصرار در برگزاری این کنفرانس دارند؟ به نظرم اگر به شرایط کنونی منطقه نگاه کنیم آمریکا نیاز دارد تا

در یک بحران احتمالی که هنوز ابعاد آن مشخص نیست، کنترل اوضاع را به دست بگیرد. فکر می‌کنم قصد آمریکا در برگزاری این کنفرانس صرفاً مسئله خود فلسطین نیست. به نظر می‌رسد آمریکا منافع فراتر از مسئله فلسطین را پی‌گیری می‌کند که حفظ ثبات منطقه می‌تواند کلیت این قضیه باشد. آمریکا می‌خواهد به برخی مخالفان خود و در رأس آن جمهوری اسلامی ایران نشان دهد که موقعیت منطقه ای برای بهره‌برداری ایران مناسب نیست.

اما آینده روند صلح اعراب و اسرائیل چگونه است؟ چند عامل ساختاری و غیرساختاری از ابتدای شروع بحران اعراب و اسرائیل و به ویژه از ۱۹۶۷ باعث شده است که این کنفرانسها و روند موسوم به صلح به نتیجه مشخصی نرسد. یک دلیل عمده افزایش قدرت تصمیم‌گیری لابی یهود در نظام تصمیم‌گیری آمریکا از دهه ۱۹۷۰ به بعد است. این لابی اجازه امتیازدهی به فلسطین را نمی‌دهد. حتی وقتی خود اسرائیلی‌ها به نوعی رضایت می‌دهند، گروههای لابی یهودی آمریکا عامل بازدارنده برای این روند صلح می‌شوند. این عامل بازدارنده نیز هر روز قدرتمندتر و پرنفوذتر می‌شود.

دومین نکته این است که اسرائیل به دنبال صلح هژمونیک و تحمیل صلح به صورتی است که امنیت اسرائیل در اولویت باشد که آقای دکتر باوند به درستی این مطلب را شکافتند. تلاش اسرائیل برای تحمیل صلح هژمونیک دیگر عامل بازدارنده در مقابل صلح واقعی بوده که در پیمان اسلو هم شاهد آن هستیم. سومین مسئله به خود اعراب بر می‌گردد. ضعف مشروعیت رهبران اعراب و بهره‌برداری رهبران اعراب از مسئله فلسطین مورد است. مسئله فلسطین در بین توده مردم عرب بسیار حایز اهمیت است و از آن به عنوان نماد پابندی به ناسیونالیسم عربی یاد می‌شود. بنابراین، کشورهایی مثل مصر، عربستان، اردن و حتی کشورهای انقلابی برای اینکه نشان دهند خیلی طرفدار ناسیونالیسم عربی و امت عربی هستند، تمایل ندارند مسئله فلسطین به این زودیه‌ها حل شود. کما اینکه بعد از ۱۹۹۸ که احتمال صلح مطرح شد، عمر موسی وزیر خارجه وقت مصر گفت فلسطینی‌ها برای صلح عجله نکنند، این بدین معناست که مصر نگران بود مبادا با برقراری صلح بین اعراب و اسرائیل نقش مصر در منطقه کاهش پیدا کند. عامل دیگر ناامنی هویتی مستمر در اسرائیل است که بسیار حایز اهمیت است. آن هویتی که ایدئولوژی صهیونیسم در زمان

تأسیس اسرائیل ایجاد کرده بود امروزه با چالشهای زیادی روبه رو شده است. این انسان یهودی که از دل صهیونیسم بیرون آمده هم از جانب چپ، هم از جانب لیبرالها هم از جانب خود اعراب و هم از جانب نظام بین الملل به چالش کشیده شده است. اوج این چالشها را هم می توانیم در تغییر محتوای کتابهای درسی اسرائیل ببینیم. زمانی کتابهای درسی اسرائیل مهاجرت اجباری ۱۹۴۸ اعراب را مهاجرت اختیاری اعراب عنوان می کردند اما به تازگی این کتابها اعتراف کرده اند این اعراب به خاطر جنگ ۱۹۴۸ از سرزمینهای خود رانده شده اند. این نشان می دهد که دولت اسرائیل و انسان اسرائیلی هنوز نتوانسته است یک هویت ملی پایدار براساس صهیونیسم و یهودیت برای خود تعریف کند. هر زمان که فلسطینی ها کمی تقویت می شوند هویت اسرائیلی ها به چالش کشیده می شود.

۱۳

عامل بعدی ضعف مشروعیت رهبران فلسطینی است. در حال حاضر محمود عباس در داخل فلسطین محبوبیت زیادی ندارد. نسل انتفاضه با زبان توده مردم آشنایی بیشتری دارند. مسئله بعدی تقدس سرزمینهای مورد اختلاف برای یهودیان و مسلمانان است. علاوه بر اهمیت ژئوپلیتیکی، یهودیان افراطی برای سرزمینهای خود تقدس بالایی قایل هستند. قاتل اسحاق رابین هم به همین مسئله اشاره کرده بود و گفته بود که اسحاق رابین برخلاف نص صریح تورات سرزمین مقدس ما را به فلسطینی ها داده است. پس این نگرش مذهبی خود عامل مهمی است که تا زمان پایداری آن امکان صلح ضعیف باقی خواهند ماند.

مسئله آمریکا هم وجود دارد. به این معنا که آمریکا تمایل زیادی به اعمال فشار بر اسرائیل ندارد. در این بین برخی می گویند قدرت آن را ندارد و برخی می گویند تمایل آن را ندارد. اما به هر حال در ۱۹۹۱ وقتی اسرائیل تقاضای افزایش کمک به اسرائیل را کرد، جورج بوش پدر گفت افزایش کمک آمریکا به اسرائیل منوط به شرکت اسرائیل در کنفرانس صلح است که بعد از آن تنش در روابط آمریکا و اسرائیل ایجاد شد. پس به نظر می رسد آمریکا اراده لازم را برای اعمال فشار بر اسرائیل ندارد، ضمن اینکه اروپایی ها به ویژه آلمانی ها به دلیل مسایلی از قبیل هولوکاست خیلی تمایل به این امر ندارند. به طور خلاصه مجموعه ای از عوامل در سطح بین الملل و منطقه ای دست به دست هم داده است که همواره یک بدبینی نسبت به آینده صلح اعراب و اسرائیل وجود داشته باشد.

دکتر ذاکریان: با سپاس از دکتر قهرمانپور. از آقای دکتر باوند سؤال دیگری دارم مبنی بر اینکه از منظر حقوق بین الملل کنفرانسهای صلح برگزار شده دارای اعتبار هستند یا نه و آیا ضمانت اجرایی وجود دارد یا خیر؟

دکتر باوند: آن طور که سابقه نشان داده است، برای اسرائیل پایبندی به تعهدات بین المللی یک استثنا می باشد به این معنا که اسرائیل تقریباً از بیشتر قطعنامه های شورای امنیت سرپیچی کرده است. برای نمونه قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ هستند که اسرائیل حاضر به پذیرفتن آنها نشده است. آمریکا هیچ گاه در اجرای این قطعنامه ها پافشاری نکرده است. بنابراین، طبق شواهد اسرائیل پایبند اصول حقوق بین الملل و تعهدات بین المللی نیست. من در این جا چند نکته را لازم می دانم که یادآوری کنم. جهان اسلام، جهان واحدی نیست. از اندونزی تا موریتانی را نگاه کنید، هیچ گونه منافع مشترک عملگرایانه نه منافع مشترک احساسی - به چشم نمی خورد، هیچ پیوستگی را ما شاهد نیستیم، برخی مواقع یک تجلیات گسسته ای را می بینیم اما در عمل انسجام مشترکی وجود ندارد؛ حتی در اتحادیه عرب به هیچ کدام از کشورهای شمال آفریقا مایل نبودند که وارد منازعه اعراب و اسرائیل شوند، حتی الجزایر که در موقعیت خاصی قرار دارد. از طرف دیگر کشورهای خلیج فارس در طول تاریخ با این مسایل مرتبط نبودند و در شرایط ناصریسم صرفاً باج می دادند تا از فشار روانی و عمومی و سیاسی - اقتصادی بکاهند. بنابراین، حتی در اتحادیه عرب هم این منافع عملگرای مشترک وجود ندارد، حال بگذریم از قطعنامه هایی که درباره اسرائیل صادر کرده اند چرا که در اجرا همبستگی به چشم نمی خورد.

متأسفانه جهان عرب ما را عامل اختلال در فرایند صلح می داند. مشکل صلح مربوط به خود اسرائیل است نه اینکه ایران واقعاً در فرایند اختلال ایجاد می کند. منتها این مشکل به اسم ایران تمام می شود و ما از این بابت هزینه های زیادی پرداخته ایم. شکی نیست که ما در مجامع بین المللی باید به نفع فلسطین حرکت کنیم و در قطعنامه ها و اعلامیه های صادره به سود فلسطین رأی دهیم. سوریه معتقد بود حمله عراق جهان اعراب را بسیج کرده و به جای اینکه نگاه به غرب یعنی اسرائیل داشته باشد به سمت شرق یعنی ایران نگاه

می‌کند، بنابراین مبارزه با اسرائیل بی‌رنگ شد. نمونه دیگر کشور لیبی است که قول و فعل آن هیچ اعتباری در دنیا ندارد، نه دوستی اش بهایی دارد نه دشمنی اش. بنابراین جهان عرب در جنگ تحمیلی اسرائیل را فراموش کردند و علیه ایران موضع‌گیری کردند. پس آنچه ما دوست داریم جهان عرب در مقابل ما رفتار کند، اتفاق نمی‌افتد. در بین توده مردم عرب هم به طور جدی خیزشی مشاهده نشده که دولتهای خود را وادار کنند در جهت منافع جهان عرب حرکت کنند و این مسئله را ما از ۱۹۴۷ به بعد شاهد هستیم.

باید عرض کنم که به عنوان مثال فرانسه یک خط مشی مشخصی دارد و همواره سعی کرده نقش ابرقدرتها را بازی کند. حتی در جنگ جهانی دوم، با وجود شکستی که خورده بود، به قول استالین و روزولت، دوگل طوری صحبت می‌کرد که انگار فاتح جنگ شده است. بنابراین، فرانسه بیشتر ادای ابرقدرتها را در می‌آورد. مثل کودکی که کفش و کلاه پدر خود را می‌پوشد ولی همیشه برایش گشاد است؛ این روند خط مشی فرانسه بوده است، ولی نهایتاً فرانسه ملحق به واگن آمریکا شده است. هرچند دوست دارد که استقلال خود را به ویژه از آمریکا نشان دهد. حال به لحاظ روان شناختی سارکوزی سعی کرده است موضعی را اتخاذ کند که بلر اتخاذ کرده بود، در حالی که نهایتاً بلر از آن مواضع پشیمان شد، و اکنون نخست‌وزیر انگلستان به دلیل تجربیاتی که از بلر برای او مانده است سعی می‌کند با آرامش و بدون اظهار نظرات تند رفتار کند. آلمان هم چنین وضعیتی دارد. من بر این باورم که مردم فرانسه به تدریج از آن خط مشی که سارکوزی اتخاذ کرده و قصد دارد یک جمهوری ششم ایجاد کند، سرپیچی کنند و نسبت به سارکوزی موضع‌گیریها به تدریج منفی خواهد شد. این نزدیکی فرانسه و آمریکا، حتی از نظر خود آمریکایی‌ها مصنوعی به حساب می‌آید، تاریخ فرانسه شاهد و گواه این مطلب است. بنابراین، من فکر می‌کنم در کنفرانس آنابولیس پیشرفتهایی حاصل شود منتها به صورت خیلی محدود و نسبی.

دکتر ذاکریان: آقای دکتر باوند سپاسگزار از نقطه نظرات شما و گریزهایی که به صحبت دیگر دوستان داشتید. آقای زنگنه آیا شما با نظر دکتر باوند هم عقیده هستید که انسجام و یکپارچگی در جهان عرب و اسلام وجود ندارد. نظر دیگر در این بین وجود دارد که

عربها به آن معتقدند و می‌گویند برنده واقعی در این بین ایران است. یعنی ایران هم در میان افکار عمومی اعراب جایگاه خاصی دارد و هم دیدگاههای ایران اساساً نشان داده است کنفرانسهای صلح نتیجه‌ای در پی ندارند؟

صبح زنگنه: من اشاره کردم در جهان اسلام انسجام لازم وجود ندارد و در بین اعراب هم ما شاهد این گسستگی هستیم. البته موضع‌گیریهای دولتها را از موضع‌گیریهای ملتها باید جدا کرد. به باور دکتر باوند خیزشی در بین مردم عرب دیده نمی‌شود و این مطلب درستی است. البته هر چند در بین مردم فلسطین شاهد یک تحول هستیم که برآمدن حماس نمونه این مطلب است، حال بگذریم از اتفاقات بعدی که برای آنها رخ داد و از سوی آمریکا و دیگران تحریم و تضعیف شدند. موفقیت‌های حزب الله و ناکامی اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه هم از این نمونه هستند. شعرای افراطی اهل سنت در روزنامه‌های دولتی عربستان شعرهایی در تمجید حزب الله و سیدحسن نصرالله سرودند که بی‌نظیر است. در اندونزی هم دیدیم رییس‌جمهور اظهاراتی برخلاف دیدگاههای مردم کرد و احزاب مخالف او را به استیضاح کشیدند و وی مجبور شد عذرخواهی کند. در پاکستان هم مشرف سعی کرد یک جبهه متحد با اسرائیل ایجاد کند. ولی از همان زمان گروههای اسلامی و مردمی پاکستان به شدت با او مخالفت کردند.

اما این موارد در عربستان یا در امارات اتفاق نمی‌افتد. به عنوان مثال یک بخش قابل توجهی از جمعیت عربستان خارجی هستند. بنابراین، این جامعه یک جامعه منسجم و یکنواخت نیست. در میان عربها یک نوع احساس شکست وجود دارد. در موریتانی شاهد بودم مردم مذهبی و غیرمذهبی می‌گفتند که اگر آقای احمدی نژاد به اینجا بیاید و در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند بیشتر از بومیها رأی خواهد آورد. در مراکش و مصر هم تا حدی چنین است و آنها با حسرت به موضع‌گیریهای ایران نگاه می‌کنند. این یک وضعیت مردمی است و اینکه چقدر جواب دهد و تحول ایجاد کند جای سؤال دارد. یکی از عوامل تردید کشورهای عرب از جمله عربستان، مصر و اردن در اتخاذ مواضع تند در برابر حماس این است که حماس در این کشورها امتداد دارد. یعنی فشار بیش از حد به حماس

منجر به آشفتگی جامعه خودشان می شود. در این بین چرا آمریکا اصرار بر برگزاری این کنفرانس دارد. خانم رایس ۸ سفر به منطقه برای هماهنگی این کنفرانس انجام داد که بی سابقه است. حتی در برگزاری مذاکرات مصر و اسرائیل هم اینقدر سفر انجام نشد.

در گزارش بیکر - همیلتون در فصل دوم ۴ راه و رویکرد را پیشنهاد می کنند که در خارج از عراق باید دنبال شود. چهارمین آنها در گستره منطقه خاورمیانه است. به این صورت که «ایالات متحده قادر نخواهد بود به اهداف خود در خاورمیانه دسترسی پیدا کند مگر اینکه مستقیماً با مناقشه اعراب و اسرائیل تعامل کند، باید تعهد تجدید یافته و مستمری توسط ایالات متحده در مورد صلح فراگیر اعراب و اسرائیل در همه صحنه ها باشد و تعهد اعلام شده رییس جمهور در سال ۲۰۰۲ درباره راه حل ایجاد دو دولت برای اسرائیل و فلسطین صورت پذیرد و عملی شود.» این نشان می دهد یکی از مشکلات اصلی آمریکا عراق است. آمریکا برای حل و فصل مسایل عراق تصمیم می گیرد که به مسئله فلسطین بپردازد و به آن رسیدگی کند، حال آیا این رسیدگی به نتیجه می رسد یا نه؟ جای سؤال دارد.

بحث بعدی، بحث ریاست جمهوری آمریکا است. هر رییس جمهوری باید با یک میراث و دستاوردی از کاخ سفید خارج شود. زمان زیادی از ریاست جمهوری بوش باقی نمانده و او باید با یک آبرو و دستاوردی از کاخ ریاست جمهوری خارج شود و این یکی از دلایل تلاش مستمر این دولت است. ضمن اینکه به تعبیر آنها یک عنصر موثر، فعال، خطرناک و مخل سیاستهای آنها یعنی ایران در منطقه وجود دارد که باید آن را کنترل و مهار کرد اینها اهداف این کنفرانس است اما آیا این مسایل حل و فصل خواهد شد یا نه؟ شاید راه حل قضیه راه حلی باشد که خود اسرائیلی ها هم از آن نگرانند و آن تغییر ترکیب جمعیتی فلسطین و اسرائیل و تغییر انگیزه زندگی در داخل اسرائیل است. این نگرانی توسط شیمون پرز در سال گذشته مطرح شد. وی سه بحران را برای اسرائیل بر می شمارد که یکی از آنها ضعف انگیزه است. نسل نخست یا نسل پدران از بین رفته اند، نسل دوم در حال انقراض هستند و نسل سوم انگیزه ای برای ماندن در اسرائیل ندارد. نسل جوان دچار ضعف انگیزه های دینی و هویتی شده است.

دکتر ذاکریان: در تأیید فرمایشات جناب زنگنه باید عرض کنم که پیشنهاد اولمرت در کنفرانس صلح پاییزی این است که ۵ درصد از سرزمینهای ۱۹۴۸ به فلسطینی ها داده شود و در مقابل شهرکهای یهودی نشین در کرانه باختری باقی بماند. آن ۵ درصد هم اعراب ساکن اسرائیل هستند تا بدین ترتیب هویت یهودی ۱۹۴۸ تقویت شود. آقای دکتر نبوی به نظر شما آیا رد کنفرانسهای صلح از سوی اسلام گراها مبتنی بر اعتقاد و باور است یا تحقیق و بررسی علمی؟

دکتر نبوی: در جهان اسلام اختلاف نظر زیاد است و جناحها و گروههای زیادی وجود دارد. شاید این مثل که جهان عرب اتفاق نظر دارند که در هیچ چیز اتفاق نظر نداشته باشند درست باشد. مطلبی که من در بحث قبلی اشاره کردم صرفاً موضع اسلام گراها بود. اگر بخواهیم بگوییم بر ایند موضع گیریهای جامعه مصر چیست؟ آنگاه باید مواضع دهها گروه دیگر مصر را بررسی کنیم. اما در پاسخ به پرسش شما باید عرض کنم مخالفتی در درون اعراب نسبت به مسئله اسرائیل به ویژه بعد از جنگ ۱۹۶۷ و تحقیر ارتشهای عربی وجود دارد. ارتشهای عرب از ۱۹۴۸ هیچ اقدام موثر در برابر اسرائیل نتوانستند انجام دهند و در ۱۹۶۷ به رغم آمادگی و برتری کمی شکست سختی از اسرائیل خوردند. اسطوره مرد قهرمان عربی در هم شکسته و اعراب در آرزوی بازسازی این نماد هستند و مهمترین آن را هم نابودی موجودیت اسرائیل می دانند. به همین دلیل مهمترین دلیل محبوبیت صدام حسین در بین جوامع عرب فرستادن چند موشک به سرزمینهای اسرائیل و تحقیر اسرائیل بود که حتی صدام حسین به تعدادی از فلسطینی ها اجازه سکونت در عراق و رسیدن به مناصب دولتی داد. بنابراین، بخشی از مخالفت با اسرائیل جنبه هویتی دارد، یعنی نشان دادن گذشته تاریخی با نابودی موجودیت اسرائیل. گروههای اسلام گرا هم جزئی از این جوامع هستند و قسمتی از این احساس تحقیر را نمایندگی می کنند و درصدد جبران آن هستند. به همین دلیل برخی محققان این اسلام گراها را صرفاً اسلام گرا نمی دانند بلکه آنها را ملی- مذهبی می شمارند و این دقیقاً براساس تفکر یورگنز مایر در تحلیل جنبشهای اسلام گرا است. در عراق هم برخی از گروههای رادیکال اسلام گرا بعد از صدام، صرفاً

دعوت اسلام گرا ندارند بلکه بعدی از دعوت ملی گرایانه دارند بر این مبنا که سرزمینهای عربی به اشغال بیگانگان درآمده است و باید برای رهایی سرزمین عربی تلاش کنیم.

دکتر ذاکریان: با سپاس از دکتر نبوی. آقای دکتر نصری، حضرتعالی با توجه به حوزه مطالعات خود، مواضع ایران در شرایط کنونی نسبت به کنفرانس صلح و روند صلح اعراب و اسرائیل را چگونه ارزیابی می کنید؟

۱۹ | **دکتر نصری:** پیش از پاسخ به این پرسش اجازه دهید تک جمله‌هایی در باب بعضی داوریه‌ها و مفاهیم کلیشه‌ای عرض کنم. در متون مکتوب و تحلیلهای رسانه‌ای و همچنین در اذهان ما ایرانیان، معمولاً درباره بعضی کشورها از عباراتی چون «مشروعیت متزلزل» یا «رژیمهای مرتجع» یاد می‌شود. من تأکیدم این است که این قبیل برخوردها علمی نیستند. ما رژیمها را چه مشروع ببینیم یا نامشروع، آنچه اهمیت دارد این است که افراد نماینده دولت هستند و امضای آنها رسمیت و اهمیت دارد؛ با مرتجع خواندن بعضی‌ها، مسئله‌ای حل نمی‌شود. به نظرم در کشورهای همجوار ما، هر چند بسیاری از رژیمها مشروعیت دموکراتیک و ساختار لیبرالی ندارند، اما این بدان معنا نیست که هوش دیپلماتیک هم ندارند. اتفاقاً بسیاری از کشورهای خاورمیانه که از نگاه عده‌ای، حکام مستبد و یا نهادهای متزلزلی دارند، طی سالهای اخیر در زمینه‌های اقتصادی، رسانه‌ای، سیاسی و به طور کلی راهبردی، گامهای خوبی برداشته‌اند. از این روتوصیه‌ام این است که دست کم در محافل آکادمیک از کاربرد چنین عباراتی پرهیز کنیم.

موضوع دیگر این است که به تعبیر برخی نظریه پردازان امنیت بین الملل (نظیر باری بوزان) امنیت در مناطقی مانند خاورمیانه یک معما است. یعنی احتمال اینکه هر چیزی به ضد خودش تبدیل شود، بالاست. پیچیدگی ژئوپلیتیک، دشواریهای تاریخی، نقش آفرینی بازیگران گوناگون و متخاصم در موضوعات منطقه‌ای، عملاً تطویل بحرانها را پی آورده است. از این رو به نظر می‌رسد مناطقی مانند عراق، فلسطین و لبنان به سادگی روی

صلح و ثبات و دموکراسی را نخواهد دید و هر کنفرانسی که مدعی حل و فصل یک شبهه مسایل را داشته باشد، ادعای گزافی کرده است. درباره موضع ایران در قبال کنفرانس آنابولیس باید خاطر نشان کرد به طور کلی ایران با هر توافقی که بدون مشارکت نماینده مردم فلسطین انجام پذیرد، مخالف بوده است. از منظر علمی در ایران درباره مسئله فلسطین یا سایر موضوعات حساس بین المللی دو طیف فکری قابل تفکیک است. بین الملل گرایان و انقلابیون. بین الملل گرایان معمولاً به نهادها و قواعد و هنجارهای بین المللی نگاه مثبتی دارند و خواستار ایفای نقش نهادهای بین المللی در مسئله فلسطین هستند. از این منظر ایران به موضوع فلسطین نگاهی آرمانی داشته است. در مقابل این نگرش، انقلابیون قرار دارند که نهادهای بین الملل را ساخته قدرتهای سلطه گر می دانند و با تلقی جنبشهای فلسطینی به عنوان نهضتی آزادیبخش، خواستار تحرک انقلابی و بسیج منابع ملی و فراملی برای رفع اشغال از فلسطین هستند. در حال حاضر، این سیستم موفق شده است سیاست خارجی یکپارچه انقلابی را بیان و اعمال نماید. راهبرد ممکن و مطلوبی که می توانم برای ایران پیشنهاد کنم پرهیز از طرح موضوعات مناقشه انگیز و مساعی بیشتر با قدرتهای موثر منطقه ای است. کاهش تنش با مصر، حفظ و ارتقای پیوند با عربستان سعودی و سوریه و بالاخره احتیاط در مورد «طرد و تحریم ایران در ماجرای پرونده هسته ای» می توانند استقلال ملی و تحرک فراملی ایران را ارتقا بخشد. باید توجه داشت که در پازل دیپلماتیک، حتماً مهره استفاده نشده ای وجود دارد. برای کشف و پیشبری این مهره شرایطی لازم است که اهم آنها عبارتند از:

- دیپلماتهای هوشمند، مسلط و دارای اعتماد به نفس؛

- درک منطق، میدان و لوازم بازی؛

- طرح برنامه و آیین کاری.

دکتر ذاکریان: آقای دکتر نصری از تحلیل موشکافانه شما بسیار سپاسگزارم. در این ارتباط نقطه نظر بنده این است که در موضع جمهوری اسلامی ایران، تفاوتی بین بین الملل گرایان و انقلابیون وجود ندارد. به اعتقاد بنده هر دو جناح همه کنفرانسهای صلح

را بی ارزش تلقی می کنند. آقای دکتر زنگنه به نظر شما دیدگاه ایران نسبت به کنفرانس چگونه است و آیا منافع ملی ما را تضمین می کند یا نه و اینکه آیا برگزاری کنفرانسهای حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین به صلاح بوده و آیا در این دوره هم به صلاح است که چنین اجلاسهایی برگزار کنیم یا نه؟ چنان چه بعد از کنفرانس مادرید ما نخستین کنفرانس حمایت از مردم فلسطین را برگزار کردیم.

صبح زنگنه: نخستین کنفرانس حمایت از مردم فلسطین از سوی مجلس وقت

۲۱ | برگزار شد و نشان داد که رویکرد درستی بود. هر چند ۱۵ سال از آن گذشته و هیچ نتیجه ای در عمل حاصل نشده است. البته به نظر می آید خطری که آن زمان احساس می شد یک نوع فروپاشی تشکیلات و روحیات کل کشورهای منطقه بود. صدام به کویت حمله کرده بود و کشورهای عرب ضد همدیگر شده بودند، در این بین فرصت مغتنمی بود که آمریکا کشورها را به میز مذاکره بنشانند. امروزه شرایط به بدی آن روزها نیست. نه آمریکا و نه اسرائیل قوی تر از آن روزها نیستند و نه کشورهای عربی ضعیف تر از گذشته. فلسطینی ها هم ضعیف تر از آن روزها نیستند. البته یک توافق کلی وجود دارد مبنی بر اینکه اگر اسرائیل از جنوب لبنان خارج شود آیا می پذیریم یا نه؟ باید بگوییم بله می پذیریم چرا که به نفع قدرت ملی ما است چون اسرائیل محدود شده و دچار تناقضهای درونی بیشتری می شود. اینکه اسرائیل غزه را تخلیه کند نیز به نفع ما است و حتی معتقدم اسرائیل بدون هیچ مذاکره و موافقتنامه ای کرانه باختری را تخلیه خواهد کرد و این به نفع ما است.

در بررسی منافع ملی و قدرت ملی کشور، این موارد، قدرت ملی کشور ما را افزایش می دهد. تخلیه جولان هم به همین شرایط منتهی می شود. اسرائیل به دو روش عقب نشینی کرده است. یک روش با مصر و اردن بود که یک بخش آن نظامی و دیگری مذاکره ای بود. (جنگ رمضان و مذاکره پس از آن) هر چند این توافقنامه با مصر و اردن هنوز به طور کلی عملی نشده است. روش دوم، روش مقاومت در غزه و جنوب لبنان بود. هیچ مذاکره ای صورت نگرفت و اگر قرار بود مذاکره ای بشود سی تا چهل سال طول می کشید. در بین این دو روش، کدام روش به نفع منافع ملی ما است. آیا تکرار سخنان مهیج و

احساسی به سود ما است؟ قطعاً خیر. آیا ایران سیبل طرف مقابل بشود؟ که این هم به نفع ایران نیست. کنفرانس حمایت از مردم فلسطین در ارتباط با کنفرانس صلح پاییزی این بار در استانبول ترکیه برگزار شده است. این یعنی ایران دیگر تنها نیست و این شاخصی است در فرایند مخالفت منطقه ای با اسرائیل. روسیه برای بازسازی حضور خود در منطقه از حماس به طور رسمی دعوت به عمل آورد و این هم یک شاخص دیگری است. چین هم اگر وارد بحث شود و با حماس و فتح و ... مذاکره کند به طور مسلم به سود منافع ملی ما است. چند روز پیش قطعنامه ای از سوی هیأت فلسطینی در سازمان ملل پیشنهاد شد که در قطعنامه عبارتی علیه حماس بود، کشورهای عربی با شرط تغییر این عبارت حاضر به امضای قطعنامه شدند. بنابراین، کشورهای عربی حماس را رقم قابل قبولی به شمار می آورند. همان طور که اشاره شد این مسایل همچنان ادامه دارد. به طوری که روز قبل کنست اسرائیل مصوبه ای داشت مبنی بر اینکه هرگونه واگذاری قدس شرقی به پایتختی فلسطین نیازمند دو سوم آراء خواهد بود. قبلاً این رقم نصف به علاوه یک بود. دولت هم با این مصوبه همراهی کرد. هر چه به زمان کنفرانس صلح پاییزی نزدیک شویم این نوع حرکتها و امتیازدهی و امتیازگیری افزایش پیدا خواهد کرد. اما به نظر من، در کل محور همه اقدامات، مردم فلسطین باید باشند. مردم فلسطین می توانند برای احقاق حقوق خودشان به هر اقدامی دست بزنند. البته اقداماتی که بر ضد مبانی انسان دوستانه نباشد. با حفظ حقوق انسانی هرگونه اقدامی مجاز است و اگر آنها در قالب چنین اقداماتی از کشورهای دیگر درخواست کمک کردند باید به تقاضای آنها توجه کرد.

بنابراین، خود فلسطینی ها باید پیشتاز همه قضایا باشند. اتفاقاً به لحاظ روش شناسی مؤثرترین و قوی ترین اقدام هم اقدام خود آنها خواهد بود. به طور مثال وقتی حماس پیروز انتخابات شد، روزنامه های اسرائیل نوشتند که تهران در فاصله بیست دقیقه ای تل آویو قرار گرفت. از این اجلاس چیزی فراتر از یک بیانیه بیرون نخواهد آمد. به همان عکسهای یادگاری اکتفا خواهند کرد. عربها سعی خواهند کرد که یک عبارت کلی و مبهم به کار ببرند. به نظر من عربستان آخرین کشوری خواهد بود که وارد مذاکرات می شود. مصر هم همچنان تعلل می کند. سوریه نیز در تردید است. امروز هم عربستان و یمن در بیانیه ای

خواستار دارا بودن اجلاس آنابولیس از مضامین مؤثر شدند. سخنان آقای الزهار هم جدی و مهم بود به طوری که اوضاع اسرائیل را به هم ریخت مبنی بر اینکه به محض خروج نیروهای اسرائیلی از کرانه باختری، ما بر اوضاع مسلط خواهیم شد و مسایل اداری و سیاسی کرانه را به دست خواهیم گرفت و اگر چنین قضایایی جدی شود، احتمال ظهور یک انتفاضه جدید دور از ذهن نخواهد بود.

دکتر ذاکریان: با سپاس از جناب زنگنه. آقای دکتر قهرمانپور تحلیل شما درباره این

موضوع با توجه به منافع ملی ایران و با نگاهی به نظام بین الملل چگونه است؟

۲۳

دکتر قهرمانپور: من اهداف آمریکا و دلایل شکست احتمالی اجلاس را عرض

می کنم. به نظر من اهداف آمریکا از برگزاری اجلاس آنابولیس در شرایط فعلی هشت مورد می باشد که برخی از آنها به شدت به هم نزدیک است، منتها در سطوح مختلف و دوره های بلندمدت و کوتاه مدت مورد بررسی قرار می گیرند. هدف نخست، نزدیک تر کردن اعراب به اسرائیل و برقراری روابط رسمی بین اسرائیل و برخی کشورهای عربی به ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس. دیدار سفیر سابق عربستان در آمریکا و وزیر خارجه بحرین با اسرائیل نیز در همین راستا قابل تحلیل است. به نظر می رسد اسرائیل در شرایط کنونی بر روی کشورهای حاشیه خلیج فارس است تمرکز کرده است به ویژه کشورهای ذره ای چرا که سیاست خارجی اسرائیل در خروج از انزوا، هدف قرار دادن کشورهای کوچک آسیب پذیر از نظر نظامی است. بنابراین، یکی از اهداف مشترک اسرائیل و آمریکا این است که اگر این کنفرانس نتیجه ای نداد، حداقل زمینه ای باشد برای هموار کردن مجرای دیپلماتیک بین کشورهای عربی و اسرائیل. هدف دوم که بسیار مهم است، به نظر جلب حمایت اعراب برای برخورد احتمالی با ایران است. اگر بگوییم که آمریکا در شرایط فعلی با علم به شکست فرایند صلح چنین کنفرانسی را برگزار می کند، به نظر شخص بنده آمریکا می خواهد با اعراب یک نزدیکی مواضع داشته باشد برای مرحله بعد از برخورد. سومین هدف کاهش تنش در صورت بروز یک بحران جدی است. این کنفرانس یک محفل خوبی است برای

هماهنگی بیشتر برای زمانی که بحران در منطقه ایجاد شود. هدف چهارم تضعیف حماس از طریق طرح تشکیل دولت مستقل فلسطینی است، به رغم پیش بینیهای آمریکا، حماس در غزه شکست نخورده و ادامه حضور حماس در غزه بیانگر این مدعاست. حال اگر این کنفرانس بتواند تشکیل دولت فلسطینی را یک قدم به پیش ببرد، به معنای تضعیف حماس در جهان عرب است. هدف پنجم تضعیف محور مقاومت ایران، سوریه، حزب الله و حماس است و تقویت محور میانه رو به رهبری مصر و عربستان. محور ایران، سوریه، حزب الله و حماس برای آمریکا به ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر بسیار مشکل ساز بوده است. ششمین هدف تضعیف موقعیت سوریه و ایران در لبنان است. با توجه به وضعیت کنونی لبنان و بن بست انتخاب رییس جمهور، به اعتقاد آمریکا، ایران و سوریه بانی و باعث این اختلال هستند. آنها امیدوارند در این کنفرانس موقعیت ایران و سوریه را در لبنان تضعیف کنند. هفتمین هدف تقویت موقعیت جمهوری خواهان در داخل آمریکاست. صرف برگزاری چنین کنفرانسی می تواند به سود جمهوری خواهان باشد. و بالاخره جلب حمایت اعراب در مسئله عراق است، همان طور که دکتر زنگنه به خوبی اشاره کردند، این مسئله بسیار مهم است، اعراب از حضور در عراق اجتناب می ورزند. در کنار این مسایل حدود هفت عامل وجود دارد که از به هدف رسیدن این کنفرانس جلوگیری به عمل می آورند:

دلیل نخست موقعیت داخلی اولمرت و محمود عباس است. هر دو رهبر در شرایط بسیار ضعیف داخلی قرار دارند. لیبرمن وزیر استراتژیک بیان کرده که شناسایی اسرائیل به عنوان یک دولت یهود حتماً باید به عنوان یکی از پیش شرطهای حضور اسرائیل در مذاکرات باشد. اولمرت هم بعد از گزارش وینوگراد و متهم شدن به ناتوانی در اداره امور نظامی، از موقعیت بسیار ضعیفی برخوردار است. محمود عباس هم در موقعیت متزلزلی قرار دارد به زعم برخی او بعد از این کنفرانس کناره گیری خواهد کرد. بنابراین، برخلاف کنفرانس مادرید که هم موقعیت اسحاق رابین در داخل قوی بود و هم عرفات مشروعیت داشت، در حال حاضر، دو رهبر اسرائیل و فلسطین در شرایط نامساعدی قرار دارند.

دلیل دوم، عدم تمایل عربستان به ایفای نقش جدی در کنفرانس است. حتی اگر

عربستان در این اجلاس شرکت کند، نقش جدی و فعالی نخواهد داشت، عربستان نمی‌خواهد مورد حمله اعراب قرار گیرد به بهانه اینکه کنفرانس در حال شکست بود اما این کشور اجلاس را تقویت کرد.

سومین دلیل، عدم تمایل سوریه به شرکت در کنفرانس است. سوریه هم بخشی از فرایند صلح است و تپه‌های جولان یکی از بحث‌های محوری این فرایند.

دلیل چهارم، عدم حضور حماس در کنفرانس است. به هر حال هر توافقی درباره فلسطین را حماس می‌تواند مختل کند.

دلیل پنجم، بی‌اعتمادی به آمریکا در منطقه است که همچنان وجود دارد.

دلیل ششم، خواسته‌های متفاوت اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها از کنفرانس است. در حال حاضر تنها نقطه مشترک اجلاس، ارایه برنامه‌ای برای آغاز مذاکرات صلح است ولی در ورای این همان طور که دکتر باوند هم به درستی اشاره کردند، اختلافات جدی در مسئله بیت المقدس، بازگشت آوارگان و شهرک‌های یهودی نشین وجود دارد. بنابراین، این اختلافات به سادگی قابل حل نبوده و دارای راه حل آسانی نیستند.

و بالاخره عدم حمایت قوی نئوکانه‌ها از کنفرانس است. آنچه که مشخص است، این کنفرانس برآیند تلاش خانم رایس است و نئوکانه‌هایی مثل چنی خیلی موافق برگزاری چنین طرح‌هایی نیستند، و اساساً اعتقادی به این مذاکره ندارند چرا که آنها دارای نگاه هژمونیک به مسایل هستند. بنابراین، جناح تندرو تمایل زیادی برای رسیدن به موفقیت کنفرانس ندارند. از این رو اگر بخواهیم برای کنفرانس سه نوع هدف حداکثری و حداقلی و متوسط تعریف کنیم، باید عرض کنم که محتمل‌ترین گزینه با توجه به یک نگاه راهبردی، اهداف متوسط می‌باشد. اهداف حداکثری این اجلاس عبارت است از:

۱. رسیدن به یک چارچوب توافق جامع در مورد مسئله بیت المقدس؛

۲. تشکیل دولت فلسطینی؛

۳. مسئله آوارگان فلسطینی؛

۴. توقف شهرک‌سازی یهودی در کرانه باختری.

این اهداف به نظر بعید می‌رسند و دور از انتظار. اما در مقابل یک هدف حداقلی وجود دارد که عبارت است از: توافق در مورد آغاز مذاکرات صلح است.

حد وسط این اهداف هم توافق در مورد آغاز مذاکرات و ارایه یک جدول زمانی است که فلسطینی‌ها بر آن تأکید زیادی دارند ولی اسرائیلی‌ها آن را قبول نمی‌کنند، ممکن است با فشار آمریکا، اسرائیل حاضر به پذیرش تنظیم یک جدول زمانی برای تشکیل دولت فلسطینی شود. در این راستا، دومین هدف بهبود روابط میان اعراب و اسرائیل و تلاش برای برقراری روابط رسمی است. اگر هدف اول حاصل شود، هدف دوم هم خودکار حاصل می‌شود.

حال با فرض اینکه کنفرانس به اهداف حد وسط خود خواهد رسید، چه پیامدهایی برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران دارد: به نظر من این پیامدها در ۵ نکته قابل بررسی می‌باشد. نخستین پیامد تضعیف حامیان ایران در منطقه می‌باشد. کنفرانس با هر نتیجه‌ای که داشته باشد بخشی از حامیان ایران را تضعیف خواهد کرد. دوم ایجاد شکاف در محور ایران و سوریه است. سوریه اعلام کرده است که اگر در مورد بلندبدهای جولان مذاکره شود، حاضر به شرکت در اجلاس خواهد شد. همین امر در بلندمدت به شکاف ایران و سوریه می‌انجامد. سوم همراه کردن اعراب میانه رو علیه ایران است که در شرایط فعلی به ویژه در مورد برنامه هسته‌ای ایران فشار وارد کنند. چهارم، با ثبات نشان دادن منطقه جهت زمینه‌سازی برای اقدام نظامی احتمالی علیه ایران است. اگر فرض بگیریم که ذهنیت آمریکایی‌ها معطوف به دوران بعد از برخورد باشد، این کنفرانس می‌تواند زمینه خوبی باشد برای اقناع اعراب که دوره بعد از برخورد با ایران، دوره ترسناک و وحشتناکی نخواهد بود. این برای ما یک تهدید به شمار می‌رود. و آخرین پیامد تلاش برای خارج کردن اسرائیل از انزوای منطقه‌ای است که این نیز به نفع ما نیست. در این راستا آنچه که به نظر می‌رسد ایران باید برای آن تلاش کند عبارت است از:

۱. هماهنگی با سوریه در مورد کنفرانس و پیامدهای آن؛

۲. نزدیک تر شدن به مصر و عربستان برای مقاومت در برابر آمریکا که بسیار حایز اهمیت است. اگر ایران بتواند در این مقطع تنشهای خود با مصر و عربستان را کاهش دهد مفید به فایده خواهد بود؛

۳. همکاری در حل مسئله بحران لبنان عامل بعدی می‌باشد. تشبیت اوضاع لبنان به نفع ما خواهد بود. هر چند با اهداف حداقلی، یعنی حتی اگر شخص مورد نظر ایران به ریاست جمهوری نرسید، حداقل فردی به سر قدرت بیاید که خیلی طرفدار آمریکا نباشد؛

۴. تلاش برای نزدیک تر کردن گروه‌های فلسطینی به یکدیگر از طریق رایزنی با مصر و عربستان، و این امر به جهت اینکه ایران متهم به دخالت مستقیم در فلسطین نشود، حایز اهمیت است.

دکتر ذاکریان: آقای دکتر قهرمانپور بسیار سپاسگزارم، شما طرح کلی و نهایی جلسه را ترسیم فرمودید. از همه دوستان و پژوهشگران حاضر در جلسه سپاسگزارم.





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی